

بر آن طبع اگر چه بود قادر  
ز سر او چه کتب بسیاری رخ  
عروض و قافیه معنی مستعد  
معانی هرگز اندر حرف ناید  
چه عاقلان خود در شکستیم  
نه محضرات ایلی که از باب کرامت  
مرا از آن عارفان عارنا بد  
اگر چه کلمه صد عالم الهی  
ولی ایضا بر سبیل انصاف  
عالمی که جواب نام در دم  
رسول آن نام را بسند اعزاز  
دگر باره عزیز کار فرما  
همان که گفتند در بیابان آرز  
غرض میم در ادوات آن مجال

ولی گفتن آلا بنا در  
بعضی شوی هر که نبرد احش  
به طرفی خود اینمگر کس  
که بحر فزوم اندر ظرف ناید  
چرا چیزی را که بر در فرما  
به نزد اهل دل تمهید غدا است  
که در صد فریضه عطا ناید  
بود بگشاید از کاین عطا  
نه چیزی دیو از فرشته است  
نوشتم بکین یکدیگر بیستونم  
در نای نام که آمد باز ناید  
مرگفتا بدین چیز بیفرما  
ز عین علم با عین عیان آرز  
که بر در از دم بود از ذوق حلالی  
که در آن

که در وصف او بگفت و گو محالست  
ولی بروی تو قول فاعل دین  
چه از آن نانو در روشن زلال  
بجوه فضل و لطف خدایند  
دل از حضرت چه نام نام در خوانند  
چو حضرت کرد نام نام کلشن  
دل از حضرت چه نام نام بشنید  
سؤال  
غش از فکر تو بشنید  
مرا گفتن که چه بود تفکر  
تفکر رفتن از باطل سول حق  
کلین تا که نهد این کردند تصنیف  
که چنان حاصل شود در دل تصور

که صاحب حال داند کاین چه حالست  
نگردم زد سؤال سائل دین  
در آمد طوطی لطف بگفت  
بگفت همه را در ساعی چند  
چو این آمد بدین کلشن فاست  
نمود زان چشم در لبا جمله روشن  
چو کل از آن دل در دم بگشاید  
سؤال  
چو چیزی است آنکه گویند تو تفکر  
کاز این معنی همانم در سخن  
بخرد اندر بدین کل کل مطلق  
چنین گفتند در هر کلام تعریف  
چنین نام دل با نده نکر